فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc198028765)

[پیشگفتار 2](#_Toc198028766)

[طرح بحث 2](#_Toc198028767)

[تکمله بحث قبل 2](#_Toc198028768)

[خلاصه مطلب 3](#_Toc198028769)

[اصل بحث 3](#_Toc198028770)

[اصل سوم 4](#_Toc198028771)

[خلاصه مطلب 4](#_Toc198028772)

[احتمال اول 4](#_Toc198028773)

[احتمال دوم 4](#_Toc198028774)

[انواع تأثیرات 4](#_Toc198028775)

[احتمال سوم 4](#_Toc198028776)

[بیانی دیگر از مطلب 5](#_Toc198028777)

[نکته کلیدی 6](#_Toc198028778)

[نتیجه بحث 7](#_Toc198028779)

[نکته تکمیلی 7](#_Toc198028780)

[پاسخ به این مسئله 8](#_Toc198028781)

[قرائن دال بر اراده اجمال 8](#_Toc198028782)

[قرینه لبیه 8](#_Toc198028783)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

در تنبیه دوم مقدماتی است و در مقدمه ششم این مسئله مطرح شد که گزاره‌های خبری و قضایای خبریه‌ای که در قرآن و کتاب و سنت می‌بینیم اینها به چه منظور و با چه عنایتی در قرآن به آن‌ها اشاره رفته است؟ و این قبل از آن است که بحث ظهور و حجیت خبر مطرح باشد.

بحث این است که فرض بگیریم اطمینان و قطع داریم به اینکه در قرآن است و ظهور آن، ظهور اطمینانی است و قطعی است، نص است یا در روایاتی است که سند و دلالت آن اطمینانی است و مطمئن هستیم که این گزاره خبریه از ناحیه شارع به کار رفته است و استعمال شده است و اعلام شده است.

# طرح بحث

سؤال این بود که اینها به چه وجهی و با چه انگیزه و با چه غرضی در کلام شارع قرار می‌گیرد.

این از بحث‌های مهمی است که به نحوی کلامی و تحلیلی و تفسیری متون دین است.

# تکمله بحث قبل

آن که در تضاعیف کلام گفتیم امروز به شکل مستقل اشاره می‌کنم و در ادامه مباحث دیروز وارد می‌شویم.

آن که دیروز در تضاعیف کلام اینجا مطرح بود این بود که کسی اساساً راجع به جمله‌های خبریه در قرآن به طور خاص یا به‌طورکلی درباره جمله‌های خبریه‌ای که به یک وقایع و حقایقی گزارش می‌کند یک تردیدی از حیث واقع‌نمایی و حقیقت‌نمایی اینها داشته باشد. این یک بحث فلسفه زبان و امثال اینها است که الان به این نمی‌پردازیم و آن را اینجا یک امر مفروض می‌گیریم.

مفروض می‌گیریم که ظاهر گزاره‌های اخباری همان حکایت از واقع و نفس الامر است و صدق و کذب دارد نه آن نظریاتی که در گزاره‌های خبری قائل به صدق و کذب نیست. آن نظر صدق و کذب را و حکایت‌گری قضایای خبریه از نفس الامر را در مباحث منطقی قبول داریم. این یک مسئله و این را الان مفروض گرفتیم.

علاوه بر این یک امر دیگری را هم مفروض گرفتیم و آن اینکه ممکن است کسی در آن بحث منطقی، فلسفی یا زبان‌شناسی بگوید گزاره‌های واقع‌نما داریم و ملاک هم همان صدق و کذب، انطباق بر نفس الامر یا عدم انطباق بر نفس الامر است. آن را کبرویاً قبول داریم.

اما در قرآن به طور خاص می‌گوییم نمی‌شود یک اصلی پذیرفت که این گزاره‌ها از عین واقع حکایت می‌کند بلکه زبان قرآن، زبان سمبلیک است، نمادین است و رمزی است و وقایع دیگری در یک قالب‌های دیگر ارائه می‌شود.

این را هم می‌گوییم مفروض گرفته‌ایم که ظاهر آن همان است که به ظاهر آن اخذ می‌کنیم نه اینکه بگوییم واقعیت تبدیل شده است بو به لباس دیگری در آمده است.

# خلاصه مطلب

پس دو اصل مفروض اینجا هست،

۱- اصل کبروی کلی که قضایای خبری و جمله‌های اخباری، اینها صدق و کذب دارند و ملاک صدق و کذب انطباق بر واقع و عدم انطباق است و در حال طبیعی هم ظاهر این است که اینها از یک واقع معینی حکایت می‌کند. این کبرویاً این نظریه را پذیرفتیم.

۲- در نقطه دوم هم این را در قرآن و همین‌طور در روایات تأکید می‌کنیم و مفروض می‌گیریم که زبان اینها زبان رمزی و زبان نمادین و سمبلیک نیست و واقعیت را بیان می‌کند الا جایی که دلیل داشته باشیم. کما اینکه در آیه ذر گروهی قرائن لبیه‌ای را می‌پذیرند که بر اساس آن **﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾**[[1]](#footnote-1) را یک حقیقت دیگری را به یک زبان نمادین بیان می‌کند. آن به طور خاص دلیل دارد و اگر دلیل نباشد وقتی قصه حضرت موسی و حضرت نوح را نقل می‌کند یعنی این اتفاق افتاده است. چون در این قصه‌های انبیاء تردید‌هایی ایجاد کرده‌اند و برای رهایی از آن‌ها، بعضی می‌گویند این واقعیت نبوده است و زبان نماد است و رمزی قصه را بیان می‌کند و حتی گاهی نسبت به شخصیت‌ها می‌گویند یک چیز رمزی است. این را هم ما نمی‌پذیریم.

ممکن است کسی در یکی از این دو مقام نظر دیگری داشته باشد، ما الان مفروض گرفتیم و قبول هم داریم، هم بحث منطقی و فلسفی که گزاره‌های واقع‌نما هست و بر اساس آن صدق و کذب مطرح می‌شود و همین‌طور مفروض گرفتیم زبان قرآن در اخبارات علی الاصول اخبار عن امر واقع و نفس الامر است کما هو هو، نه با یک تردید در واقعیت به یک حالت رمزی و ثانوی و نماید.

این دو را مفروض گرفتیم و لذا اینجا درباره اینها بحث نمی‌کنیم و با مفروض گرفتن وارد بحث می‌شویم. این تکمله‌ای بر بحثی بود که در تضاعیف کلام به آن اشاره می‌کردیم.

# اصل بحث

تا اینجا آمدیم که گفتیم گزاره‌هایی که خبر از یک امر واقع می‌دهد و در قرآن و متون دینی می‌آید؛

اینها یک بار است که دلیل و قرینه وجود دارد که ارشاد است، یعنی اینجا امام یا شارع که این جمله را می‌گوید در کرسی مولویت ننشسته است، مثل بقیه یک حرف علمی می‌زند این اگر قرینه داشته باشد عیبی ندارد

## اصل سوم

اصل این است که مولا در مقام مولویت است، ارشاد به معنای عقلایی عادی که بگوییم او کأحد من العقلا حرفی می‌زند این خلاف اصل است.

آن وقت می‌گفتیم با توجه به پذیرش این سه اصل پایه، می‌گفتیم مولا وقتی این جمله خبریه را به عنوان امر واقع به کار می‌برد به عنوان امر واقع و مجرد الحکایه عن الواقع حرف نمی‌زند، بلکه یک غرض اضافه‌ای دارد، نمی‌گوییم مجرد حکایت عن الواقع اینجا نیست، هست، منتهی او که حکایت از یک امر واقع می‌کند در این همه آیات قرآن که قصص قرآن را بیان می‌کند، گزاره‌هایی در باب انسان، جهان، جامعه، هستی بیان می‌کند، در این انبوه این گزاره‌ها، در قرآن کریم، این سه اصل را ما مفروض گرفتیم.

با مفروض گرفتن‌ها می‌گوییم او که در مقام مولویت سخن می‌گوید یک غرضی دارد، یک غرض ثانوی هدایتگری و راهبری دارد که می‌خواهد فرد را به سمت هدایت سوق دهد.

# خلاصه مطلب

تا اینجا گفتیم با پذیرش این سه اصل پایه و با نگاه به آیات قرآن به آن اصل که مقام قرآن، مقام روایات، مقام مولویت، مقام هدایتگری است، باید یک نکته زائدی اینجا وجود داشته باشد.

## احتمال اول

در پاسخ می‌گفتیم آن نکته زاید ممکن است کسی حداکثری بگوید، نکته زائد این است که اینها باید مورد اعتقاد قرار بگیرد که یکی حکم فقه العقیده‌ای اینجا وجود دارد، حال یک باید الزامی یا ترجیحی. این یک احتمال بود که عرض شد.

## احتمال دوم

این بود که اعتقاد و عقدالقلب را نمی‌خواهد ولی علم و اطمینان به آن را می‌خواهد این‌ها را باید علم یا اطمینان داشته باشید، یا خوب است که علم و اطمینان به اینها داشته باشید و این علم و اطمینان تأثیر در شخصیت و سعادت انسان می‌گذارد.

### انواع تأثیرات

۱- این است که این تأثیر روی تقویت ایمان می‌گذارد و اینها کنار هم باوری را تولید می‌کند ولو اینکه من الان باور به این را نمی‌خواهم ولی در باور دیگری اثر دارد.

۲- علم به این تأثیر مستقیم در احوال آینده انسان دارد.

## احتمال سوم

این است که حتی علم هم نخواهد، طرح اینها برای این است که ولو کسی احتمال بدهد، همین اندازه که به اینها توجه بکند این کافی است، توجه به اینها مطلوبیت دارد ولو ظن به اینها پیدا بکند، احتمال بدهد، چون ممکن است کسی این را مرزی بداند، جور دیگری معنا بکند ولی همین‌که قرآن این‌جور می‌گوید ابداع احتمال و توجه به این می‌شود که جنین این مسیر را طی می‌کند، انسان این‌گونه است، انبیاء گذشته این‌جور آمدند و حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام این‌جور با فرعون مواجه شد. نمی‌خواهد بگوید این معنا را از تو می‌خواهم، ظاهر قضیه البته اخبار است و اخبار هم حکایتگری است ولی آن که او اینجا مقصود و غرض دارد، نه ایمان من به اینها است، نه علم من به اینها است، بلکه احتمال اینها را بدهد و این احتمال موجب می‌شود تأثیراتی در او بگذارد و همین که توجهی به آن بکند یک تأثیراتی در او می‌گذارد.

نفی نمی‌کنیم که آیه‌ای که این قضیه را بیان می‌کند، یعنی یک امر واقع را بیان می‌کند، حتی علم هم در آنجا هست کسی که قرآن را بپذیرد، می‌گوییم کسی که مطلوب است، فرمان به او به شکل منطوی در اینجا وجود دارد، نه ایمان است و نه علم است فقط همین است که توجه به اینها بکند این توجه سازنده است. ولو یک چیز اضافه‌ای در جایی بیاید ولی مقصود بالذات بیش از این نیست. این را هم کسی احتمال بدهد.

# بیانی دیگر از مطلب

(نقاط این بحث حساس است و باید تکمیل بشود) اینجا بیان دیگری بگویم به این بیان که وقتی که قضایای خبریه‌ای را مطرح می‌کند و گزارشی از امور واقع می‌دهد، شارع این گزاره‌های از امور واقع علی قسمین است، احتمال دو و سه را بخواهیم بیاوریم، توجیه آن این است که گزاره‌های خبریه‌ای که در کلام شارع وارد می‌شود علی قسمین است

بعضی از آن‌ها خود ایمان به آن، نقش در سعادت بشر دارد به طور ذاتی، مثل خدا، قیامت، اینها اعتقاد به آن‌ها به ذات موضوعیت دارد، اعتقاد به اینها موضوعیت ذاتیه دارد، به حیثی که اگر این نباشد کفر می‌شود و آن شقاوت را به دنبال می‌آورد.

اما یک گزاره‌های دیگری وجود دارد که از امر دیگری حکایت می‌کند، اما ایمان به تفاصیل اصل آن‌ها یا لااقل تفاسیر آن‌ها، دخالتی در آن بالذات مقصود نیست و دخالتی در آن سعادت و شقاوت ندارد. ولی به شکل مقدمی و طریقی دخالت دارد. این نوع دیگری است، یعنی توجه به اینها موجب می‌شود آدم به سمت خدا حرکت کند یا یک نگاهی پیدا بکند که این نگاه در آن مبانی اصلی و اعتقادات اصلی مؤثر است.

پس گزاره‌های خبری که در دین مورد توجه قرار گرفته است علی قسمین است.

بعضی گزاره‌هایی است که در صلب سعادت انسان اثر دارد و باور به آن‌ها جزء مقومات آن سعادت است و نقش اصلی در سعادت دارد و مقصود بالذات است، اینها ایمان به آن‌ها به طور خاص اخذ شده است

اما گزاره‌هایی هست که اگر کسی آن را نپذیرد، این‌جور نیست که از باور اصلی که مقوم ایمان است خارج بشود ولی بپذیرد و توجه بکند، اینها کمک می‌کند که آن‌ها تقویت بشود.

یعنی خود داستان انبیاء، تسلسل انبیاء، محاجه انبیاء، مواجهه انبیاء با دیگران را کسی نپذیرد، لازم نیست که ایمان به این داشته باشد که حضرت ابراهیم به آتش افتاد و بعد این‌طور شد، ولی اگر به این توجه بکند و علم پیدا بکند یا حتی توجه به این مسئله پیدا بکند ولو در حد یک احتمال، این می‌تواند در آن ایمان یک تقویتی ایجاد بکند.

بیان اینها برای ذکر مقومات سعادت نیست، بلکه اموری است که معین است، کمک می‌کند، در مسیر تحقق آن ایمان اصلی، اینها نقش مقدمی و جانبی و کمک‌رسانی دارد.

مگر اینکه نپذیرفتن اینها بما هو هو، مهم نیست، بلکه از آن حیثی که به نپذیرفتن خدا می‌رسد، از آن حیث به آنجا برمی‌گردد و الا خود آن فی‌نفسه موضوعیت ندارد. این دو نوع گزاره است. بالذات کفر نمی‌آورد مگر اینکه به نفی خدا برگردد.

# نکته کلیدی

این است که اصل در بیان گزاره‌های خبری در قرآن را بر این می‌گذاریم؛

احتمال اول، یعنی اینها گفته است به عنوان اینکه ایمان به اینها لازم است، به حیثی که اگر ایمان نباشد، کفر بشود، یا ایمان به اینها واجب است، این احتمال اول و حداکثری بود

احتمال دوم این است که علم به اینها لازم است

احتمال سوم این است که توجه به اینها خوب است.

ممکن است بگوییم همین احتمال سوم، برای اینکه این ضمیمه را دلیل لفظی نداریم که دلیل بگوید ایمان به این حرف بیاور، یا علم به این پیدا بکن. آن که هست این است که قرآن این سلسله قصص انبیاء یا وقایع یا حوادث یا گزاره‌ها را بیان کرده است و آن نکته‌ای که هست این است که بیان، بیان یک کتاب فیزیک یا تاریخ نیست، یک جهت هدایتگری در این مقصود است. این جهت هدایتگری باید به حداقل بسنده کرد، چون دلیل لفظی وجود ندارد. می‌خواهیم بگوییم یک حکمی اینجا وجود دارد، حکمی که اینجا وجود دارد این است که توجه به اینها خوب است، برای اینکه اینها در تقویت پایه‌های ایمانی تأثیر دارد.

بیشتر با احتمال سوم می‌تواند جور دربیاید و بگوید در بیان این گزاره‌ها دو چیز هست؛

۱- اینکه واقع را می‌گوید، حتماً باید گفت این گزاره‌ها واقع‌نما است.

۲- اینکه یک حکم منطوی در اینها وجود دارد، این حکم منطوی وجوب یا رجحان ایمان است، یا علم است یا توجه به اینها است. می‌گوییم بیش از این سومی در اینجا نمی‌شود چون در اینجا دلیل لفظی وجود ندارد که استفاده بکنیم وجه مولویت این است که توجه به اینها آدم را به مسیر اصلی دین هدایت می‌کند.

پس این دو سه احتمال را که می‌گوییم آن حداقل را دلیل داریم به عنوان یک حکم اگر بخواهیم نسبت بدهیم و وجه مولویت هم آن حداقل است.

ممکن است در جایی قرینه و دلیل وجود داشته باشد که علم به آن لازم و راجح است، یا دلیل وجود داشته باشد که ایمان به آن راجح و یا لازم است.

در مورد خدا و معاد دلیل وجود دارد از خود قرآن که شرک اگر شد و نفی خدا شد این شقاوت ابدی است، آن را دلیل وجود دارد که یک وجوب قطعی در آنجا نسبت به ایمان به آن‌ها ثابت می‌شود و آن‌ها در زمره آنهایی می‌رود که ایمان به آن‌ها موضوعیت دارد نه اینکه یک امر مقدمی و طریقی است.

البته این حداقل وجود دارد و این حداقل یک نوع لزومی هم در آن هست، ممکن است بگوییم علم و ایمان به آن‌ها رجحان دارد، برای رجحان به آن‌ها بعید نیست که از اینها بتوان استفاده کرد.

# نتیجه بحث

سخن ما این است که گزاره‌های خبری که در قرآن کریم آمده است؛

۱- اولاً حکایت‌گری از امر واقع دارد نه به شکل نمادین و رمزی.

۲- اینکه باور به آن‌ها یا علم به آن‌ها یا توجه به آن‌ها اینجا مطرح است و لااقل و قدر متیقن این است که توجه به آن‌ها مطلوبیت دارد و در مسیر سعادت مؤثر است.

بعید نیست که بگوییم علم به آن‌ها مطلوبیت دارد، حتی ایمان به آن‌ها مطلوبیت دارد، اما قدر متیقن آن توجه است که این توجه به اینها حتماً جایگاه مهمی در سعادت و هدایت انسان دارد و مطلوبیت کلی هم بعید نیست در آن دو طبقه‌اش پذیرفته شود.

# نکته تکمیلی

این است که آیاتی که می‌گوید **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾**[[2]](#footnote-2)، چه می‌خواهد بگوید؟ ممکن است کسی بگوید اینجا دلیل خاص هست (از بعضی استفاده می‌شود فراتر از رجحان) که باید ایمان داشته باشد به آنچه بر تو نازل شده است که اینها که در قرآن است نازل بر پیغمبر شده است **﴿وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾**، آیا اینها نمی‌خواهد بگوید که اعتقاد و باور به همه اینها جزء مقومات است. یعنی جزء اصول دین است؟

این با آن که ما می‌گفتیم فرق می‌کند، ما می‌گفتیم یک قرائن و شواهد لبی و عقلی وجود دارد که می‌گوید طرح این گزاره‌ها فقط علمی نیست، یک جهت دلدادگی به آن‌ها مطرح است، یک جهت روان‌شناختی به آن‌ها مطرح است، یا باور یا علم یا توجه، ما می‌گفتیم قدر متیقن آن توجه است.

اما غیر از این قرینه عقلی ممکن است کسی بگوید این ادله لفظی قرآن کریم که می‌گوید **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾**، یؤمنون که بعید نیست در مقام انشاء باشد، **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾** این الزام می‌کند ایمان به همه آنچه در اینجا هست، آن وقت این در عِداد اصول دین می‌شود.

# پاسخ به این مسئله

این است که **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾** مقصود ایمان تفصیلی به تک‌تک این گزاره‌ها نیست، ایمان به این است که هر چه فی‌الواقع این را گفته‌اند، من آن را قبول دارم، این به ایمان به خود او برمی‌گردد که می‌گوید انکار ضروری دو جور است؛

یک وقت انکار ضروری می‌کند به حیثی که به انکار رسالت برمی‌گردد و آن موجب ارتداد می‌شود

یک وقت انکار ضروری می‌کند ولی به آن شکل نیست، مثل آن شخص که یک قصیده‌ای در مورد حجاب سرود و نفی کرد که حجاب در شریعت نیست، نه اینکه هست ولی من قبول ندارم. یا تردیدهایی در انتساب می‌کند و آن را نمی‌پذیرد.

این دو نوع است؛ این آیاتی که **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾**، قرائنی دارد که مقصود ایمان به اجمال و کلیت آن است که بر آن‌ها فی نفس الامر نازل شده است نه بر تفاصیل آن‌ها.

اگر ما باشیم و ظهور اولیه، **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾**، در سوره بقره، ظاهر اولیه عام یا مطلق استغراقی است یعنی یؤمن به کل واحد واحد اینها، به نحو تفصیل

# قرائن دال بر اراده اجمال

ولی اینجا قرائنی وجود دارد که **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾** همان اجمال را می‌خواهد بگوید. قرائن هم

## قرینه لبیه

اولاً این است این **﴿مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾** آن‌قدر زیاد است و ما می‌دانیم ایمان به تفصیل اینها برای همه میسر نیست، ممکن است کسی از اول تا آخر قرآن، توجه به این گزاره‌ها نکرده باشد، معلوم است که در ارتکاز و سیره این الزام نبوده است که به تفصیل اینها توجه بکند.

ثانیاً اینکه **﴿وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾** هست، معلوم است که خیلی از **﴿مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾** در دسترس ما نیست، کسی هم قول نداده است همه تفاصیلی که در صحف پیشینیان بوده است به تفاصیل در قرآن آمده است، حتماً این طور نیست **﴿بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾** هم اختصاص به صحف هم ندارد، احادیث قدسی را هم ممکن است بگیرد و خیلی از آن‌ها حتی دست کسی نباشد.

قرائن متعددی وجود دارد که **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾**، یعنی ایمان به کلیت آن‌ها، هر آنچه در واقع بر آن‌ها نازل شده است، را من قبول دارم، واقعاً اگر کسی این را قبول نکند به نفی ایمان برمی‌گردد. این مقصود است نه ایمان تفصیلی به کل قضیةٍ قضیه. یا حتی راجح باشد که به کل قضیةٍ قضیةٍ اعتقاد پیدا بکند.

چنین چیزی استفاده نمی‌شود بلکه همان امر کلی و کلام مجمل را بیان می‌کند.

1. - سوره اعراف، آیه 172 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره بقره، آیه 4 [↑](#footnote-ref-2)